

سیر تحول گفتمانی فدراسیون روسیه در منطقه آسیای مرکزی؛ از گفتمان یوروآتلانتیسم تا قدرت بزرگ هنجارمند (۱۹۹۱-۲۰۱۶)

ولی کوزه‌گر کالچی^۱

فدراسیون روسیه از جمله مهم‌ترین و تاثیرگذارترین بازیگران «بازی بزرگ جدید» منطقه آسیای مرکزی طی ۲۵ سال گذشته بوده است و در راستای حفظ وضع موجود، احیا و تقویت جایگاه سنتی و هم‌مونی روسیه در این منطقه، حفظ کشورهای منطقه در مدار سیاست خارجی و دفاعی مسکو و در نهایت مقابله با اهداف و سیاست‌های قدرت‌های رقیب به ویژه ناتو، اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا، کوشش‌های متعددی را در سطح مناسبات دو جانبه با پنج کشور منطقه آسیای مرکزی و نیز در سطح سازوکارهای چند جانبه نظیر جامعه کشورهای مشترک المنافع، پیمان امنیت دسته جمعی، سازمان همکاری شانگهای و اتحادیه اقتصادی اوراسیا به اجرا گذاشته است. در این بین، نکته شایان توجه این است که روند سیاست خارجی فدراسیون روسیه در قبال این مناطق متأثر از تحولات داخلی جامعه در حال گذار روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، روندی ایستا، خطی و ثابت را طی نمود و به موازات شرایط داخلی روسیه، منطقه آسیای مرکزی و کیفیت مناسبات روسیه با جهان غرب، روندی بسیار پویا و متغیر را تجربه نمود. این روند پویا و متغیر این پرسش را مطرح می‌سازد که «سیر تحول و روند متغیر سیاست خارجی روسیه در قبال منطقه آسیای مرکزی چگونه و بر چه مبنایی قابل تبیین می‌باشد؟». فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مطرح می‌شود آن است که «روند شکل‌گیری و تکامل هویت ملی روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نوع تعریف این کشور از جایگاه، رسالت و موقعیت خود نسبت به بازیگران اصلی نظام بین‌المللی، موجب شکل‌گیری روند متغیر سیاست خارجی روسیه در قبال منطقه آسیای مرکزی شده است». مقاله پیش‌رو به منظور پاسخ به پرسش یاد شده و ارزیابی فرضیه مذکور، خواهد کوشید با کاربردی نظریه گفتمان (تغییر «در» گفتمان و تغییر «از» گفتمان) در چارچوب «گفتمان‌های حاکم بر سیاست خارجی روسیه» طی ۲۵ سال گذشته، درک بهتری از سیر تحول سیاست خارجی این کشور در قبال منطقه آسیای مرکزی در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۶ حاصل شود.

واژه‌گان کلیدی: گفتمان، فدراسیون روسیه، آسیای مرکزی و خارج نزدیک.

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری رشته مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: Vali.kaleji@ut.ac.ir

تاریخ دریافت ۹۵/۱۰/۲۱ و تاریخ پذیرش: ۹۶/۱/۱۵

مقدمه

منطقه «آسیای مرکزی»،^۱ منطقه‌ای شامل پنج کشور قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در جغرافیای سیاسی جهان پدیدار شد. ورود بازیگران مختلف به این منطقه که یادآور «بازی بزرگ»^۲ قرن نوزدهم بود و از آن تحت عنوان «بازی بزرگ جدید»^۳ یاد می‌شد، موجب پیچیدگی تحولات منطقه آسیای مرکزی گردید. فدراسیون روسیه از جمله مهم‌ترین و تاثیرگذارترین بازیگران «بازی بزرگ جدید» منطقه آسیای مرکزی طی ۲۵ سال گذشته بوده است و این منطقه همواره از جایگاه و منزلت استراتژیک برای فدراسیون روسیه برخوردار بوده است. نخستین عامل شکل‌دهنده این جایگاه را باید سلطه ۱۳۰ ساله روس‌ها بر منطقه آسیای مرکزی در دوران روسیه تزاری و حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی دانست. سیاست‌ها و رویکردهای دولت شوروی در مجموعه جمهوری‌های پیرامونی به ویژه در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز با سه ویژگی در هم تنیده این دولت یعنی «تمامیت‌گرایی»^۴، «نوسازی»^۵ و «استعمارگرایی»^۶، تاثیر شگرفی بر حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع آن برجای گذاشت (مشیرزاده و نظامی، ۱۳۸۹: ۵۴). تحت تاثیر این پیشینه تاریخی، روس‌ها حتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال کشورهای این منطقه، آن را بخشی جدانشدنی از هویت روسیه و منطقه ویژه منافع ملی آن قلمداد کردند (کرمی، ۱۳۸۲: ۵۴).

به کارگیری تعبیری چون «خارج نزدیک»^۷، «حوزه نفوذ»^۸ و «حیاط خلوت»^۹ از جمله مهم‌ترین تعبیری بود که فدراسیون روسیه برای حفظ جایگاه، نفوذ و هژمونی خود در منطقه آسیای مرکزی و نیز مناطق دیگری چون قفقاز و دریای بالتیک به کار برد و در چارچوب سیاست‌هایی چون «نزدیک‌تر به خانه»^{۱۰} و «آیین مونروئه روسی»^{۱۱} در اندیشه

^۱ . Central Asia

^۲ . Great Game

^۳ . New Great Game

^۴ . Totalitarianism

^۵ . Modernization

^۶ . Colonialism

^۷ . Near Abroad

^۸ . Sphere of Influence

^۹ . Back Yard

^{۱۰} . Closer to Home

^{۱۱} . Russia's Monroe Doctrine

تثبیت جایگاه خود و مقابله با نفوذ دیگر بازیگران برآمد. نکته مهم و شایان توجه این است که روند سیاست خارجی فدراسیون روسیه در قبال این مناطق متأثر از تحولات داخلی جامعه در حال گذار روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، روندی ایستا، خطی و ثابت را طی نمود و به موازات شرایط داخلی روسیه، منطقه آسیای مرکزی و کیفیت مناسبات روسیه با جهان غرب، روندی بسیار پویا و متغیر را تجربه نمود. این روند پویا و متغیر این پرسش را مطرح می‌سازد که «سیر تحول و روند متغیر سیاست خارجی روسیه در قبال منطقه آسیای مرکزی چگونه و بر چه مبنایی قابل تبیین می‌باشد؟». فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مطرح می‌شود آن است که «روند شکل‌گیری و تکامل هویت ملی روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نوع تعریف این کشور از جایگاه، رسالت و موقعیت خود نسبت به بازیگران اصلی نظام بین‌المللی، موجب شکل‌گیری روند متغیر سیاست خارجی روسیه در قبال منطقه آسیای مرکزی شده است». مقاله پیش‌رو، به منظور پاسخ به این پرسش و ارزیابی فرضیه مذکور، خواهد کوشید با کاربست «نظریه گفتمان» در چارچوب «گفتمان‌های حاکم بر سیاست خارجی روسیه» درک بهتری از سیر تحول سیاست خارجی این کشور در قبال منطقه آسیای مرکزی در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۶ میلادی حاصل شود.

چارچوب نظری

نظریه گفتمان^۱ هر چند ریشه‌های قوی در سنت‌ها و دیدگاه‌های نظری گذشته دارد، اما رویکردی نسبتاً جدید در تحلیل سیاسی است. این نظریه از رویکردهای نویسندگان مارکسیست مانند آنتونیو گرامشی^۲ و لوئی آلتوسر^۳ استفاده کرده و ایده‌ها و مفروضات خود را از نظریه پردازان فرامدرنیست مانند میشل فوکو^۴ و ژاک دریدا^۵ اقتباس می‌نماید (هوارت، ۱۳۷۸: ۲۲۰). در این بین از منظر فوکو، گفتمان به صورت شبکه‌های معنایی یا نظامی از اشیاء است که رفتار آدمی را تشکیل می‌دهد و انسان‌ها به واسطه آن،

^۱ . Discourse theory

^۲ . Antonio Gramsci

^۳ . Louis Althusser

^۴ . Michel Foucault

^۵ . Jacques Derrida

هویت و اجتماع خود را تعریف کرده و از طریق آن قادر هستند جهان را فهم و درک کنند. بنابراین، اشیاء و کنش‌ها تنها به عنوان جزئی از یک نظام معانی گسترده (گفتمان). قابل درک و فهم می‌باشند. در واقع، معنای اجتماعی گفتارها، کنش‌ها و نهادها همگی در ارتباط با بستر و زمینه کلی که بخشی از آن هستند، درک می‌شود. لذا موضوعات و مفاهیم برای معنادار بودن باید بخشی از یک چارچوب گفتمان گسترده باشند (Focault, 1988).

یکی از مهم‌ترین موضوعات در نظریه گفتمان، موضوع «تغییر گفتمانی» است. اساساً گفتمان‌ها نیز خود حاصل مفصل‌بندی‌های هویت‌های زبانی متمایز و سیال یا آنچه وینگشتاین بازی زبانی می‌خواند، هستند. در واقع، مجموعه‌ای به نام گفتمان مستمرا مشمول و موضوع عدم‌ثبات و ضرورت شکلی و ماهوی است. بر اساس آموزه‌های فوکو، یکی از ویژگی‌های گفتمان این است که همه تغییرات آن لزوماً و ضرورتاً، تغییرات همه جانبه و بنیادی نیست. چون بعضی از عناصر گفتمان در مقایسه با عناصر دیگر استمرار و ثبات بیشتری دارند و به سادگی دستخوش تغییر و تحول نمی‌شوند و بعضی دیگر از قابلیت تغییر زیادتری برخوردارند. بر این اساس، دو نوع تغییر و تحول گفتمانی قابل تصور و ممکن است؛ تغییر «در» گفتمان و تغییر «از» گفتمان. بدین معنی که در «تغییر» از گفتمان، دگرگونی و دگردیسی بنیادین، فراگیر و ماهوی صورت می‌گیرد که در اثر تغییر در اصول حاکمه یک گفتمان حادث می‌شود. به عبارت دیگر، اگر هسته مرکزی و احکام ریشه‌ای گفتمان زایل، دگرگون یا منسوخ شوند، تحول «از» گفتمان رخ می‌دهد. اما همه تغییرات در گفتمان کامل و ماهوی نیستند، بلکه ممکن است گزاره‌ها و مفاهیم فرعی در سطح بالایی متحول گردند، بدون آن‌که اصول حاکم حاکم و بنیادین را دستخوش تغییر کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۵۶-۵۷).

حال اگر به پرسش اصلی این نوشتار برگردیم که «سیر تحول و روند متغیر سیاست خارجی روسیه در قبال منطقه آسیای مرکزی چگونه و بر چه مبنایی قابل تبیین می‌باشد؟»، کاربست الگوی «درخت گفتمانی» برآمده از آرا و اندیشه‌های میشل فوکو، می‌تواند چارچوب نظری مناسبی برای فهم روند متغیر و متحول سیاست خارجی فدراسیون روسیه در منطقه آسیای مرکزی طی ۲۵ سال گذشته باشد. از این منظر، تغییر گفتمان‌های حاکم بر سیاست خارجی روسیه طی این سال‌ها را باید تغییر «از» گفتمانی به گفتمان دیگر و نه تغییر «در» گفتمان دانست. به عبارت دیگر، سیاست خارجی فدراسیون روسیه در مقاطع مختلف زمانی، با حفظ اصول و چارچوب کلی خود در برخی از موضوعات و حوزه‌های سیاست خارجی،

دستخوش تغییر و تحولاتی شده که موجب تمایز سیاست خارجی هر دولتی نسبت به دولت دیگر گشته است که پیامدها و نتایج خاص خود را در هر مقطع به دنبال داشته است.

چالش‌های هویتی و گفتمانی فدراسیون روسیه: غلبه ملی‌گرایی عمل‌گرا

در سوم ژانویه ۱۹۹۲ میلادی در تالار یک ساختمان دولتی در مسکو، نشست‌های محققان روسی و آمریکایی تشکیل شد. دو هفته پیش از آن تاریخ، حیات اتحاد جماهیر شوروی به پایان رسیده و فدراسیون روسیه به عنوان کشوری مستقل ایجاد شده بود. به همین دلیل، تندیس لنین که پیش از آن به صحنه آن تالار شکوه خاصی می‌بخشید، اینک ناپدید شده و به جای آن پرچم فدراسیون روسیه را بر دیوار مقابل آن آویخته بودند. تنها مشکلی که پیش آمد این بود که یکی از آمریکایی‌های حاضر در جلسه متوجه شد که پرچم را سر و ته نصب کرده‌اند. پس از این‌که موضوع به میزبانان روسی تذکر داده شد، آنها در اولین فرصتی که پیش آمد، بی سر و صدا و به سرعت اشتباه خود را تصحیح کردند. ما در سال‌های پس از جنگ سرد، شاهد تغییرات بزرگی در هویت ملت‌ها و نمادهای مربوط به آن بودیم. در این سال‌ها، سیاست جهانی، عملکرد خود را در راستای مرزهای فرهنگی آغاز کرد. پرچم‌هایی که سر و ته نصب می‌شد، نشانه‌ای از دوران گذار بود، اما هر روز پرچم‌های واقعی بیشتری برافراشته می‌شود و روس‌ها و ملت‌های دیگر بسیج می‌شوند و زیر این پرچم‌ها و نمادهای هویت فرهنگی خویش رژه می‌روند (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۲۱).

بنابراین، روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با کنار رفتن ایدئولوژی وحدت بخش مارکسیسم، سخت دچار چالش تعریف هویتی و گفتمانی شد. پرسش و ابهام اصلی در مورد تعریف هویت جامعه روسیه بود. این‌که آیا روسیه یک جامعه آسیایی، یک جامعه خاص اسلاوی، یک جامعه غربی و یا یک جامعه اوراسیایی است؟ هر چند این پرسش‌ها و ابهامات در روسیه تازگی نداشت و به دلیل جغرافیای پهناور روسیه که در عرض جغرافیایی از شرق دور تا مرزهای اروپا گسترده شده است، همواره در تاریخ این کشور وجود داشت و تنها حاکمیت هفتاد ساله شوروی و حاکمیت اندیشه مارکسیسم این پرسش‌ها و ابهامات را به مدت هفت دهه به حاشیه رانده بود. بنابراین با کنار رفتن نظام سیاسی توتالیتر شوروی و ایدئولوژی وحدت بخش مارکسیسم، یک بار دیگر پرسش‌ها و ابهامات تاریخی جامعه روسیه فرصت و مجال ظهور و بروز پیدا کرد. به همین دلیل است که ساموئل هانتینگتون در اثر

مشهور " برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی " از روسیه در کنار کشورهایی چون مکزیک، ترکیه و استرالیا به عنوان «کشورهای از درون گسیخته»^۱ یاد می‌کند و در مورد روسیه معتقد است:

«روسیه قرن‌ها کشوری از درون گسیخته بوده است و برخلاف مکزیک و ترکیه دوران جمهوری، کشور کانون یک تمدن عمده هم هست. اگر ترکیه یا مکزیک موفق شوند تغییر هویت داده و به تمدن غرب بپیوندند، تاثیر این امر بر تمدن اسلامی یا تمدن آمریکایی لاتینی تأثیری اندک یا ملایم خواهد بود. اما اگر روسیه غربی شود، کار تمدن ارتدوکس تمام است و دیگر وجود خارجی نخواهد داشت. فروپاشی اتحاد شوروی بار دیگر بحث مهم رابطه روسیه و غرب را زنده کرد» (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۲۲۲).

نیکول جکسون نیز در کتاب " سیاست خارجی روسیه و سی. آی. اس؛ نظریه‌ها، بحث‌ها و اقدامات " به شکل‌گیری طیف وسیع و متنوعی از رویکردها و بدیل‌ها در جامعه روسیه در هر دو بعد نظری و عملی در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ میلادی اشاره می‌کند و معتقد است که سه رویکرد پایه‌ای در بعد نظری یعنی «لیبرال غرب‌گرا»،^۳ «ملی‌گرایی عمل‌گرا»^۴ و «ملی‌گرایی بنیادگرا»^۵ در عرصه سیاست خارجی روسیه پس از فروپاشی شوروی شکل گرفت (Jackson, 2003:36).

جکسون در تشریح وضعیت بحران هویت جامعه روسیه در فضای پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به پنج معیار اشاره می‌کند که از سوی نخبگان و متفکرین روس برای حل بحران هویت روس‌ها پیشنهاد شده بود. معیار نخست، زبان روسی بود و بر این اساس، تمام روس‌زبانان حتی خارج از مرزهای روسیه می‌توانستند به عنوان شهروندان این کشور تعریف شوند. معیار دوم، قوم روس بود. بر این اساس تنها افرادی با برخورداری از اصالت قوم روس می‌توانستند به عنوان شهروندان روسیه تعریف شوند. معیار سوم، تعریف هویت بر مبنای قوم اسلاو بود که «الکساندر سولژنیتین»^۶ از جمله مدافعان جدی این دیدگاه به شمار می‌رفت. بر اساس این معیار، اسلاو تباران روسیه، شمال قزاقستان، بلاروس و اوکراین به

1. Torn Countries

2. Russian Foreign Policy and the CIS, Theories, Debate and Actions

3. Liberal Westernism

4. Pragmatic Nationalism

5. Fundamentalist Nationalism

6. Alexander Solzhenitsyn

عنوان شهروند روس شناخته می شدند. چهارمین معیار، تعریف روسیه در قالب «خلق امپراطوری»^۱ با برخورداری از یک کشور چند لایه و چند هویتی بود. «گنادی زیوگانف»^۲ و «ولادیمیر ژیرنفسکی»^۳ از جمله حامیان جدی این دیدگاه به شمار می رفتند. در نهایت، معیار پنجم، تعریف روسیه به عنوان یک «کشور اسلاوی»^۴ با دربرگرفتن کلیه شهروندان روسی فارغ از زمینه های قومی، فرهنگی و زبانی بود. «گالینا استراویتوا»^۵ از جمله مدافعان این دیدگاه به شمار می رفت (Jackson, 2003:29-30).

چالش مهم دیگر، «تعریف رسالت روسیه»^۶ بود؛ چرا که روسیه مستقل و جدید به صورت بنیادینی با گزینه های مختلفی در رابطه با نحوه نگرش به خود و آینده مواجه شده بود. این چالش در سه بعد هویتی یعنی هویت دوران شوروی، هویت روسی دوران امپراطوری تزاری و هویت خاص روسی بر مبنای «ایده روسی»^۷ یا «روسکایا ایلیا»^۸ شکل گرفت. در عمل و در فضای پس از سال ۱۹۹۱، «ایده روسی» مبتنی بر اندیشه های «ولادیمیر سولیف»^۹ مطابق با شرایط جدید جامعه روسیه مورد توجه و بازنگری قرار گرفت. چالش دیگر، «هویت روان شناختی»^{۱۰} بود که دو دیدگاه مختلف در میان نخبگان روسی در مورد وضعیت روسیه به عنوان یک «قدرت عادی»^{۱۱} و یا «قدرت بزرگ»^{۱۲} شکل گرفت. هر چند دیدگاه اکثریت نخبگان روسی، تعریف روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ بود و حتی فرد غرب گرایی چون آندره کوزیروف نیز از مدافعان این دیدگاه بود (Jackson, 2003:29-30).

-
- 1 . Imperial People
 - 2 . Gennady Zyuganov
 - 3 . Vladimir Zhirinovsky
 - 4 . Civic State
 - 5 . Galina Staravoiteva
 - 6 . Russia's Mission
 - 7 . Russian Idea
 - 8 . Russkaya Idea
 - 9 . Vladimir Solovyov
 - 10 . Psychological Identity
 - 11 . Normal Power
 - 12 . Great Power

ویژگی‌های هر یک از رویکردهای نظری یاد شده در جدول زیر بیان شده است.

جدول شماره ۱: دیدگاه سه رویکرد نظری در مورد هویت و سیاست روسیه

موضوعات	لیبرال غرب‌گرا	ملی‌گرایی عمل‌گرا	ملی‌گرایی بنیادگرا
هویت (روس‌ها چه کسانی هستند؟)	مدنی: صرفاً روس‌های ساکن در روسیه	زبانی: روس‌زبانان شوروی سابق	اتحادیه: اقوام روس و یا اسلاو شوروی سابق قومی: قوم روس ساکن در روسیه یا شوروی سابق
تاریخ	بدون کاربرد	مهم	حیاتی
فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی	مثبت	منفی	منفی / توأم با سرزنش غرب
مرزهای روسیه	فدراسیون روسیه	روسیه و بخش‌های شوروی سابق	روسیه و بخش‌های شوروی سابق / فدراسیون روسیه
نگرش جهانی	صلح‌آمیز و غیر خصمانه	توازن قدرت	خصمانه، محاصره کشور از سوی دشمنان
جغرافیا	غرب	اوراسیا	اوراسیا
برداشت از خود	قدرت عادی (نرمال).	قدرت بزرگ با منافع خاص خود	قدرت بزرگ معمولاً توأم با امپراطوری
رسالت (ایده روسی)	فاقد رسالت	منحصر به فرد، رسالت ژئوپلیتیک	رسالت تاریخی و الهی
سیاست داخلی و اقتصاد	لیبرال دموکراسی و اصلاحات اقتصادی مبتنی بر الگوهای غربی	لیبرال دموکراسی و اصلاحات اقتصادی با توجه به شرایط روسیه	ضد دموکراتیک و ضد آزادسازی (اقتصاد)

Source: Jackson, 2003:36

بازتاب این چالش به روشنی در عرصه سیاست خارجی فدراسیون روسیه مشهود بود. این پرسش بنیادین مطرح شد که روسیه چه کشوری است؟ جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی آن کجا است؟ روسیه دوست و متحد جهان غرب است و یا همانند دوران جنگ سرد، دشمن و رقیب اروپا و ایالات متحده آمریکا است؟ اساساً روسیه چگونه قادر به تامین منافع ملی خود است و دایره و محدوده این منافع تا کجا است؟ آیا فقط محدوده جغرافیایی فدراسیون روسیه را در برمی‌گیرد؟ یا این که جمهوری‌های سابق شوروی از جمله مناطق آسیای مرکزی و قفقاز را نیز شامل می‌شود؟ پاسخ به این پرسش‌ها نیز موجب شکل‌گیری گفتمان‌های مختلفی نظیر «یورو-آتلانتیسم» مدافع توسعه روابط روسیه با جهان غرب و «یورو-آسیانیسم» مدافع تعریف روسیه به عنوان یک کشور اوراسیایی در عرصه سیاست خارجی روسیه در ابتدای دهه ۹۰ میلادی شد. در واقع، هر یک از آنها نقطه نظرات خاص

خود را در قبال مسائل داخلی و خارجی روسیه دارا بودند و یک «نقشه راه»^۱ را برای عبور جامعه روسیه از شرایط دوران گذار و بازیابی قدرت و جایگاه این کشور در عرصه تحولات بین‌المللی مطرح می‌کردند. نیکول جکسون این تکثر گفتمانی را در چارچوب پاسخ‌های سه رویکرد نظری لیبرال غرب‌گرا، ملی‌گرایی عمل‌گرا و ملی‌گرایی بنیادگرا در حوزه سیاست خارجی روسیه تشریح می‌کند که خلاصه آن در جدول شماره ۲ آمده است.

جدول شماره ۲: دیدگاه سه رویکرد نظری در مورد سیاست خارجی روسیه

عنوان	لیبرال غرب‌گرا	ملی‌گرایی عمل‌گرا	ملی‌گرایی بنیادگرا
خط‌مشی سیاست خارجی	غرب	مسیر خاص	توسعه‌طلبی یا انزواگرایی
تهدیدها	کمونیسم	هر عامل تهدیدکننده منافع شوروی سابق (دیاسپورا و گسترش ناتو)	غرب و پان‌ترکیسم
روابط با جمهوری‌های سابق شوروی	فاقد اهمیت	حیاتی	حیاتی
خط‌مشی‌ها در قبال جمهوری‌های شوروی سابق	حمایت از حاکمیت، برابری کشورها و عدم مداخله	حفاظت از منافع روسیه / حمایت از حقوق روس‌ها در خارج نزدیک	یکپارچگی مجدد مناطق شوروی سابق در آینده / انزواگرایی

Source: Jackson, 2003:37

نکته شایان توجه این است که ایده‌های مرتبط با جایگاه یک کشور در جهان در خلاء شکل نمی‌گیرد، بلکه بر بستر شرایط خاص اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هر جامعه‌ای تحول می‌یابد. جامعه روسیه نیز از این قاعده مستثنی نیست و گفتمان‌های حاکم بر سیاست داخلی و خارجی این کشور در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۶ میلادی در نتیجه یک نوع رابطه متقابل دیالکتیک میان ذهن و اندیشه نخبگان و رهبران روسی با شرایط داخلی روسیه، مسائل مناطق پیرامونی (خارج نزدیک) و تحولات بین‌المللی (به ویژه روابط روسیه با جهان غرب) شکل گرفته و طی زمان، تغییر و تحول یافته است. برآیند کلی این «دیالکتیک عین و ذهن» در ۲۵ سال گذشته، غلبه کلی رویکرد «ملی‌گرایی عمل‌گرا» به هدایت و رهبری افرادی چون یوگنی پریماکف و ولادمیر پوتین و در حاشیه قرار گرفتن رویکردهای «لیبرال غرب‌گرا» به رهبری افرادی چون آندره کوزیروف و بوریس یلتسین و نیز

^۱. Road Map

«ملی‌گرایی بنیادگرا» به هدایت چهره‌هایی چون گنادی زیوگانف و ولادیمیر ژیرنفسکی است. در چارچوب هر کدام از رویکردهای نظری که در بطن خود حاوی گفتمان‌های است، سیاست خارجی روسیه در قبال تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، روندهای متفاوتی را تجربه نموده است. با توجه به این نکته در ادامه به بررسی وضعیت و جایگاه منطقه آسیای مرکزی در سیر تحول گفتمانی سیاست خارجی روسیه در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۶ میلادی پرداخته می‌شود تا درک بهتری از سیر تحول سیاست خارجی این کشور در این بخش از منطقه خارج نزدیک حاصل شود.

گفتمان یورو-آتلانتیسم و آسیای مرکزی

در جامعه ملتهب روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، «گفتمان یورو-آتلانتیسم» بر عرصه سیاست خارجی این کشور حاکم شد. یورو-آتلانتیست‌ها با تاکید بر تعلق تاریخی روسیه به تمدن غرب، حامی جهت‌گیری غربی بوده و معتقد به ادغام این کشور در نهادها و سازمان‌های غربی از جمله اتحادیه اروپا، ناتو، گروه هفت کشور صنعتی و سازمان تجارت جهانی و نیز تثبیت جایگاه روسیه به عنوان کشوری هنجارمند و شریکی قابل اعتماد در جامعه دول متمدن اصرار داشتند (نوری، ۱۳۸۹: ۵). از یورو-آتلانتیست‌ها معمولاً با عناوینی چون «لیبرال‌ها»، «آتلانتیک‌گرایان» و «غرب‌گرایان» نیز یاد می‌شود. «آلکسی بوگاتورف» از سیاست خارجی یورو-آتلانتیست‌ها با عنوان «دکترین همبستگی دموکراتیک» یاد می‌کند که با خوش‌بینی زیاد درصدد کسب هویتی اروپایی و غربی برای روسیه بودند (Bogaturov, 1998:29). «آندره کوزیروف»^۱ نخستین وزیر خارجه روسیه، چهره شاخص گفتمان یورو-آتلانتیسم محسوب می‌شد که در پاسخ منتقدان گفتمان یورو-آتلانتیسم، «بیماری کودکانه ضدیت با آمریکا»^۲ را مورد انتقاد قرار می‌داد و معتقد بود که «دوستی با کشورهای ثروتمند و دموکراتیک از هم آغوشی برادرانه با رژیم‌های فقیر و استبدادی بهتر است» (ملچین، ۱۳۷۹: ۲۶۰).

^۱ . Andrei Kozyrev

^۲ . Childish Illness of Anti-Americanism

در چارچوب گفتمان یورو-آتلانتیسم، رویکرد کلی روسیه به سمت جهان غرب بود و با وجود تشکیل «جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع»^۱ در دسامبر ۱۹۹۱ و «پیمان امنیت دسته جمعی»^۲ در می ۱۹۹۲، مناطق پیرامونی از جمله منطقه آسیای مرکزی از اهمیت و جایگاه برجسته و مشخصی برخوردار نبود. «لنا جانسون»^۳ در کتاب «ولادیمیر پوتین و آسیای مرکزی: شکل‌گیری سیاست خارجی روسیه؛ فرهنگ و جامعه در آسیای مرکزی و غربی»^۴ در ارزیابی سیاست خارجی روسیه در این مقطع معتقد است:

«نکته مهم فرایند سیاستگذاری خارجی روسیه در قبال بحران چین و منطقه آسیای مرکزی است. وجود دستگاه‌ها و نهادهای مختلف در این حوزه و وجود نوعی ابهام و سردرگمی در قبال نحوه مواجهه با این مناطق، از جمله مهم‌ترین نکات در مقطع ابتدایی دهه ۹۰ میلادی و دوران ریاست جمهوری بوریس یتسین است. با وجود آن‌که در قانون اساسی روسیه در سال ۱۹۹۳ صراحتاً ذکر شده بود که رئیس‌جمهور مسئول اصلی و محور تنظیم سیاست خارجی است، اما در عمل این امر به گونه دیگری رقم خورد. جهت‌گیری کلی سیاست خارجی روسیه در اوایل دهه ۹۰ میلادی به طور عمده به سمت غرب بود و عملاً توجهی از سوی یتسین به مناطق پیرامونی چون آسیای مرکزی صورت نمی‌گرفت. در چنین فضایی، وزیران دولت خود به تنظیم این مناسبات پرداختند. مسئولیت سیاستگذاری در قبال کشورهای حوزه سی. آی. اس. بین وزارت امور خارجه و «وزارت امور سی. آی. اس» مشترک بود و همین امر به آشفتگی در تصمیم‌گیری و اجرا دامن می‌زد» (Jonson, 2004: 54)

به همین دلیل، روسیه در این مقطع، عملکرد فعالانه و موثری در جریان جنگ داخلی تاجیکستان از خود نشان نداد، تدوین و اجرای «قانون حمایت از آزادی ۱۹۹۲»^۵ از سوی دولت جرج بوش پدر که فراهم ساختن زمینه برای ورود آمریکا به عرصه تحولات سیاسی و اقتصادی بود، اما این امر از ناحیه نخبگان حاکم در روسیه و در چارچوب گفتمان یورو-آتلانتیسم به منزله تهدید تلقی نشد؛ حضور کشورهای منطقه آسیای مرکزی در یک

^۱ . Commonwealth of Independent States (CIS)

^۲ . Collective Security Treaty Organization (CSTO)

^۳ . Lena Jonson

^۴ . Vladimir Putin and Central Asia: The Shaping of Russian Foreign Policy (Culture and Society in Western and Central Asia

^۵ . Freedom Support Act of 1992

برنامه کاری موسوم به «گفت و گو، مشارکت و همکاری»^۱ در ۲۲ مارس ۱۹۹۲ با واکنش خاصی از جانب دولت یلتسین مواجه نشد و همکاری نزدیکی میان مسکو و واشنگتن در فرایند خلع سلاح هسته‌ای قزاقستان شکل گرفت. پذیرش الگوی آمریکایی برای حل و فصل مسائل هسته‌ای قزاقستان، نمونه دیگری از رویکردی تعاملی دولت جرج بوش پدر و دولت بوریس یلتسین در مقطع ابتدایی دهه ۹۰ میلادی بود. در مجموع در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳، تحت تاثیر آشفتگی سیاسی و هویتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که بزرگ‌ترین تجلی آنارشیسم سیاسی در آن مقطع، جدال مداوم قوه مجریه و پارلمان بود (کولای، دلفروز و افضلی، ۱۳۸۹: ۱۶۴) و نیز حاکمیت گفتمان یورو_آتلانتیسم، سیاست مشخص و منسجمی از سوی روس‌ها در قبال منطقه پیرامونی از جمله منطقه آسیای مرکزی اتخاذ نشد.

گفتمان یورو_آسیانیسم و آسیای مرکزی

فدراسیون روسیه به تدریج از گفتمان یورو-آتلانتیسم فاصله گرفت. بوریس یلتسین با فشار دوما، «ایگور گایدار»^۲ اصلاح‌طلب را در دسامبر ۱۹۹۲ از نخست‌وزیری برکنار و «ویکتور چرنومردین»^۳ میانه‌رو را به جای وی انتخاب کرد. تکیه یلتسین بر ارتش در مقابل فشارهای دوما و سرانجام پیروزی گروه‌های ملی‌گرا (به رهبری ژیرنفسکی) و کمونیست (به رهبری زیوگانف) در انتخابات دوما در دسامبر ۱۹۹۳ به از بین رفتن تسلط غرب‌گرایان بر سیاست خارجی روسیه منجر شد. در نتیجه این تحولات، یلتسین و دیگر همکاران اصلاح‌طلب وی نظیر کوزیرف در این مرحله به جای مقابله با گروه‌های رقیب با آنان همکاری کردند و سیاست خارجی انتقادی در قبال غرب را پذیرا شدند (میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۷۶). برآیند این تحولات، حاکمیت «گفتمان یورو_آسیانیسم» از سال ۱۹۹۲ تا نیمه دهه ۹۰ میلادی بر عرصه سیاست خارجی فدراسیون روسیه بود. یورو_آسیانیست‌ها، گفتمان خود را ترجمان شاخص‌های ویژه ژئوپلیتیک و فرهنگی روسیه دانسته و به همین قاعده نیز بر ضرورت ایجاد موازنه بین سمت‌گیری‌های شرقی و غربی تاکید داشتند. تاکید بر همکاری و

^۱ . Work Plan of Dialogue, Partnership and Cooperation

^۲ . Yegor Gaidar

^۳ . Viktor Chernomyrdin

انتقال فناوری‌های نظامی به چین، هند و ایران، اصرار بر جدایی ناپذیری جزایر کوریل، مخالفت با گسترش ناتو به شرق، تشدید تحرکات نظامی در حوزه سی. آی. اس و تلاش برای ممانعت از جنگ ناتو با صربستان از اهم رفتارهای سیاست خارجی روسیه تحت تاثیر یورو آسیانیست‌ها است (نوری، ۱۳۸۹: ۷).

در چارچوب گفتمان یورو _ آسیانیسم، توجه بیشتری به حوزه کشورهای مستقل مشترک المنافع از جمله منطقه آسیای مرکزی شد و سیاست خارجی روسیه در قبال این مناطق، شکل نسبتاً منسجم‌تری به خود گرفت. در چارچوب این گفتمان به موضوع جمعیت مهاجرین روس یا «جامعه دیاسپورای روسی»^۱ توجه بیشتری شد. اساساً واژه دیاسپورا که از آن تعاریف متعددی ارائه شده است را می‌توان با تساهل و تسامح این‌گونه تعریف نمود:

«گروهی از مردم که به خارج از مرزهای سرزمین مادری قومی و مذهبی‌شان - اعم از این‌که سرزمین مادری واقعی است یا نمادین، مستقل است یا تحت کنترل خارجی - مهاجرت کرده‌اند و برای مدتی مداوم - و نه الزاماً دائمی - در آنجا حضور دارند با یکدیگر ارتباط دارند به لحاظ هویتی خود را به عنوان بخشی از جامعه ملی سرزمین مادری تعریف می‌کنند و در امور مربوط به سرزمین مادری درگیر می‌شوند» (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۱).

بنابراین جمعیت مهاجرین روس که به اجبار یا اختیار در دوران حاکمیت روس‌ها در منطقه آسیای مرکزی به ویژه در دوران اتحاد جماهیر شوروی در راستای سیاست روسی‌سازی^۲ وارد منطقه آسیای مرکزی شدند را می‌توان به عنوان «جامعه دیاسپورای روسی» آسیای مرکزی تعریف نمود. جامعه دیاسپورای روسی آسیای مرکزی بخشی از جامعه بزرگ ۲۵ میلیون نفری اقلیت روس هستند که پس از فروپاشی اتحاد جماهیری شوروی در خارج از مرزهای فدراسیون روسیه و در بین ساختار جمعیتی جمهوری‌های سابق شوروی قرار گرفتند. جدول شماره ۳ به روشنی گویای سیر تحول تاریخی دیاسپورای روسی در منطقه آسیای مرکزی از ۱۹۵۰ تا سال ۲۰۰۷ میلادی و نیز سهم آن در ساختار جمعیتی هر یک از کشورهای منطقه آسیای مرکزی است.

آمارها نشان می‌دهد، قزاقستان با بیش از ۴ میلیون روس تبار، برخوردار از بیشترین جمعیت دیاسپورای روسی و ترکمنستان نیز با ۱۵۰ هزار نفر اقلیت روس، کمترین میزان

^۱ . Russian Diaspora

^۲ . Russification

جامعه دیاسپورای روسی در منطقه آسیای مرکزی است. وجود چنین جمعیت قابل توجهی از اقلیت روس در ساختار جمعیتی کشورهای منطقه موجب شد روسیه پس از فروپاشی شوروی بتواند به نفوذ سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی خود در منطقه آسیای مرکزی تحت پوشش «دفاع از اقلیت‌های روس» ادامه دهد. همین امر موجب شد، مشابه با «دکترین مونروئه» آمریکا در قبال کشورهای کارائیب، نوعی «دکترین مونروئه روسی»^۱ نیز از جانب روسیه در قبال منطقه آسیای مرکزی دیگر مناطق خارج نزدیک روس‌ها شکل گیرد. این ایده به ویژه در ابتدای دهه ۹۰ میلادی از سوی «آندرانیک میگرانیان»^۲ از منتقدین سرسخت گفتمان یورو-آتلانسیسم (به رهبری آندره کوزیرف) به صورت گسترده‌ای مطرح شد. از جمله مولفه‌های مهم دکترین مونروئه روسی، حق دخالت نظامی روسیه در منازعات قومی و منازعات داخلی جمهوری‌ها در نقش نیروهای حافظ صلح بود.

بر بستر چنین تحولاتی به موازات تدوین دکترین نظامی سال ۱۹۹۳ و انتشار نخستین سند سیاست خارجی روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با عنوان «مفهوم سیاست خارجی روسیه»^۳ در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۳، دولت روسیه اقدام به انتشار سندی با عنوان «خط‌مشی استراتژیک روسیه در روابط با کشورهای جامعه مشترک‌المنافع» در ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۵ نمود که در آن چارچوب کلی سیاست‌ها و رویکردهای مسکو در قبال جمهوری‌های پیشین شوروی مشخص شده بود. انتشار این سند که در چارچوب گفتمان یورو-آسیانیسم و در راستای توجه بیشتر به مناطق پیرامونی روسیه صورت گرفته بود، موجب بروز نگرانی در کشورهای غربی از خطر سلطه و هژمونی مجدد روس‌ها بر جمهوری‌های سابق شوروی شد که با تعبیری چون بازگشت «امپریالیسم سنتی روس» یا «امپریالیسم نوین روس» نیز همراه بود (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۴: ۲۵۷). به همین دلیل، زبینگو برژینسکی از ضرورت تبدیل (و به عبارتی دقیق‌تر تجزیه) روسیه به یک کنفدراسیون ضعیف شامل روسیه اروپایی، جمهوری سибیری و جمهوری خاور دور سخن گفت.

در چارچوب گفتمان یورو-آسیانیسم، روسیه به صورت فعالانه‌تری وارد تحولات منطقه آسیای مرکزی به ویژه کوشش‌های میانجی‌گرایانه به همراه ایران برای پایان بخشیدن

^۱ . Russia's Monroe Doctrine

^۲ . Andranik Migranian

^۳ . Russian Foreign Policy Concept

به جنگ داخلی تاجیکستان شد. مسکو موفق شد، سه کشور دیگر یعنی جمهوری آذربایجان، بلاروس و گرجستان را نیز در سال ۱۹۹۴ به «پیمان امنیت دسته جمعی» ملحق نماید و بدین ترتیب وزن و جایگاه امنیتی و دفاعی روسیه را در برابر برنامه‌های غرب در مناطق پیرامونی روسیه بهبود بخشید. روسیه با وجود ادامه همکاری با ایالات متحده در روند خلع سلاح هسته‌ای قزاقستان و امضای قرارداد مشهور و البته سری «گور-چرنومردین»^۱ در می ۱۹۹۵ در رابطه با ایران، اقدام به واکنش در برابر گسترش ناتو به مناطق پیرامونی خود از جمله منطقه آسیای مرکزی نمود. در این مقطع (۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵) که می‌توان آن را دوره «آغاز مقاومت در مقابل گسترش ناتو» نامید، سیاست خارجی روسیه از بی‌تفاوتی در مقابل گسترش ناتو به سوی انتقاد از گسترش آن به سوی شرق و ناهمخوانی این گسترش با منافع و امنیت روسیه، تغییر کرد (میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۷۶). مجموع این تحولات موجب شد تا دولت کلینتون به تدریج سیاست مهار و کنترل روسیه در مناطق پیرامونی را در پیش گیرد. از این رو است که «ترنیکوف یو.ان. گلوشنکو» از پژوهشگران روس، دوره کلینتون را آغاز «سیاست مهار روسیه» از جانب آمریکا می‌داند (گلوشنکو، ۱۳۷۸: ۵۷).

نظریه توازن قوای روسیه (دکترین پریماکف) و آسیای مرکزی

جامعه متلاطم و در حال گذر روسیه، شرایط سیاسی قابل توجهی در نیمه دوم دهه ۹۰ میلادی تجربه نمود. بوریس یلتسین با وجود چرخش به راست در انتخابات دوما در سال ۱۹۹۵، شکست سختی را متحمل شد؛ تحولی که به کنار گذاشتن بسیاری از مقامات حکومتی اصلاح‌طلب و غرب‌گرا نظیر کوزیرف و جایگزینی آنها با محافظه‌کاران یا ملی‌گرایانی نظیر «یوگنی پریماکف» انجامید. یلتسین این اقدامات را انجام داد تا در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶ میلادی، رای‌دهندگان روسی را متقاعد کند که وی مانند رقیب اصلی کمونیست خود، «ولادمیر زیوگانف»، ملی‌گرا و به منافع روسیه علاقه‌مند است (میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۸۷). تحولاتی که در نهایت منجر به پیروزی یلتسین در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶ و حاکم شدن گفتمان و رویکرد جدیدی در عرصه سیاست خارجی روسیه شد. در این مقطع، جامعه روسیه با عبور از گفتمانی یورو-آسیانیسم، وارد مرحله جدیدی از اندیشه اوراسیاگرایی شد که ریشه در تاریخ این کشور داشت که با تعریف

^۱ . Gore-Chernomyrdin Agreement

روسیه به عنوان کشوری اوراسیایی (اروپایی- آسیایی) خواستار حفظ تعادل هویتی و فرهنگی میان فرهنگ شرقی و غربی در بطن جامعه روسیه بود.

به قدرت رسیدن یوگنی پریماکف در روسیه در قامت وزیر امور خارجه (۱۹۹۶-۱۹۹۸) و نخست‌وزیری (سپتامبر ۱۹۹۸ - می ۱۹۹۹) موجب شد اندیشه اوراسیاگرایی وارد مرحله جدیدی شود و اصول بنیادین آن در چارچوب «نظریه توازن قوا» از ژانویه ۱۹۹۶ میلادی به عنوان راهبرد جدید سیاست خارجی روسیه مطرح شود. روس‌ها در پرتو این راهبرد توانستند اقدام به تعریف جدیدی از هویت سیاست داخلی و خارجی روسیه کنند. نظریه توازن قوای مورد نظر پریماکف، بیانی از دیدگاه روسیه به ساختار جدید نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و جایگاه این کشور در آن بود که ضمن تاکید بر هویت متفاوت فرهنگی و ژئوپلیتیک روسیه، بر آن بود که راهبرد سیاست خارجی این کشور نه براساس آرمان تبدیل شدن به جزئی از دنیای غرب، بلکه باید بر اصل تبدیل آن به یک قطب قدرتمند مستقل از نظام چند قطبی تحقق یابد. به منظور تحقق این هدف، روسیه باید از طریق نوسازی و تقویت توانمندی‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و نیز ائتلاف با کشورهای غیرغربی نظیر چین و هند و نیز اعاده کنترل خود بر حوزه جغرافیایی سی‌آی. اس به وزنه تعادلی در برابر غرب به ویژه آمریکا تبدیل شود (Tsyganko, 2006: 153-165). برآیند این تحولات به روشنی در بازنگری دکترین نظامی سال ۱۹۹۳ قابل مشاهده بود. دکترین جدید تحت عنوان «برنامه امنیت ملی روسیه»^۱ در سال ۱۹۹۷ تصویب و منتشر شد و بسیاری از دغدغه‌های تفکر اوراسیاگرایی مجال بروز یافتند. نگرش امنیت ملی روسیه، بیشتر از گذشته رقابتی شد و در واقع، مفاهیم امنیت گورباچفی کاملاً محو شد (کرمی، ۱۳۸۹ (الف): ۷۲-۷۸).

در بعد ساختاری و اجرایی نیز تحول شایان توجهی در دوره پریماکف صورت گرفت. در حالی که وزارت خارجه از جایگاه ضعیف و پایینی در حوزه کشورهای مستقل مشترک المنافع در دوره نخست ریاست جمهوری بوریس یتسین برخوردار بود، به قدرت رسیدن یوگنی پریماکف در سال ۱۹۹۶ در مسند نخست‌وزیری، جایگاه وزارت خارجه اندکی بهبود یافت. با وجود این تحولات، در عمل سه نهاد «دفتر اجرایی رئیس جمهور»^۲، «داره مشاوران»^۳ و «شورای امنیت»^۴

^۱ . Russian Federation National Security Blueprint

^۲ . Executive Office of the President

^۳ . Counsellors' Service

^۴ . Security Council

در قبال سیاست‌ها و تصمیمات مرتبط با حوزه کشورهای مستقل مشترک المنافع در دوره دوم ریاست جمهوری یلتسین تاثیرگذار بودند (Jonson, 2004:75).

اما در بعد عملی، پریماکف در راستای تحقق اهداف «نظریه توازن قوا» گام‌هایی مهمی برداشت. در نخستین گام برای ایجاد ثبات و امنیت در سطح منطقه آسیای مرکزی و تثبیت جایگاه روسیه با مشارکت و همراهی ایران به جنگ داخلی تاجیکستان در ۲۷ ژوئن ۱۹۹۷ پایان داده شد. طرح اتحاد استراتژیک روسیه، چین و هند از جمله طرح‌هایی بود که پریماکف برای ایجاد توازن میان روسیه و جهان غرب دنبال نمود. در واقع از دیدگاه پریماکف، رویارویی مشترک با سلطه غرب، انگیزه‌ای برای مشارکت استراتژیک روسیه-چین-هند به شمار می‌رفت. در این بین، گسترش ناتو و احیای منافع استراتژیک غرب در جمهوری‌های جنوبی شوروی سابق به عامل شتاب دهنده قدرتمند و تازه‌ای برای گرایش روسیه به شرق تبدیل شد. به همین دلیل در نوامبر ۱۹۹۵، «پاول گراچف»^۱ وزیر دفاع وقت روسیه هشدار داد که در واکنش به گسترش برنامه‌ریزی شده ناتو به سوی شرق، مسکو نیز متحدین جدید را در شرق خود جستجو خواهد کرد. این باور در روسیه پدید آمد که تقویت روابط با چین سبب ایجاد موازنه قوای تازه‌ای در آسیا می‌شود که می‌تواند برای روسیه مفید باشد. در این رابطه، طرح‌هایی نیز برای مشارکت استراتژیک با چین و نیز هند و ایران تهیه شد. پیشگیری از نفوذ غرب در آسیای مرکزی و قفقاز، یکی از اهداف مهم این طرح‌ها بود (رام، ۱۳۸۱: ۲۱۰).

گام مهم دیگر پریماکف که کاملاً در راستای ایجاد توازن در عرصه سیاست خارجی صورت گرفت، تاسیس «گروه شانگهای-پنج»^۲ با مشارکت چین، قزاقستان، ازبکستان و تاجیکستان در آوریل ۱۹۹۶ بود که آن را باید یکی از مهم‌ترین آثار نگاه به شرق در سیاست خارجی کرملین در دوران پریماکف دانست. تشکیل سازوکارهای شانگهای پنج، علاوه بر مزایایی که در بعد امنیت داخلی به ویژه امنیت مرزها برای کشورهای عضو داشت، گامی در جهت تقویت حضور روسیه در روند تحولات امنیتی منطقه آسیای مرکزی و پشتوانه‌ای برای پیمان امنیت دسته‌جمعی و نیز جامعه کشورهای مشترک‌المنافع به شمار می‌رفت. در واقع، تشکیل گروه شانگهای پنج تا حد زیادی توانست در نیمه دوم دهه ۹۰ میلادی از واگرایی

^۱ . Pavel Grachev

^۲ . Shanghai Five Grouping

برخی از کشورهای منطقه آسیای مرکزی از مدار روسیه بکاهد و در مقابل برنامه‌های آمریکا و ناتو در منطقه، سد مناسبی را ایجاد کند (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۴: ۲۶۹).

با وجود کوشش‌های یاد شده، روسیه در حفظ و کنترل تمامی کشورهای منطقه آسیای مرکزی در این مقطع ناموفق بود. علاوه بر سیاست‌های آمریکا، بحران مالی و سیاسی در روسیه در اوت ۱۹۹۸ که به «بحران روبل»^۱ نیز شهرت دارد، تأثیرات نامساعدی بر روابط روسیه و آسیای مرکزی برجای گذاشت. در نتیجه این بحران مالی که به آشفتگی سیاسی شدیدی در فضای سیاسی روسیه نیز منجر شد، روس‌ها یکی از مهم‌ترین اهرم‌های نفوذ در منطقه آسیای مرکزی یعنی کمک‌های مالی و اقتصادی را از دست دادند. بدین ترتیب در نتیجه تشدید بحران مالی و سیاسی در داخل روسیه از یک سو و توسعه مناسبات سیاسی (دیدارهای متعدد رهبران کشورهای آسیای مرکزی با بیل کلینتون)، اقتصادی (حضور گسترده شرکت‌های آمریکایی در طرح‌های اقتصادی و انرژی منطقه) و نظامی (توسعه مناسبات کشورهای منطقه با ناتو) موجب شد سال‌های پایانی دهه ۹۰ میلادی تبدیل به یکی سخت‌ترین دوران در روابط روسیه و منطقه آسیای مرکزی شود.

بدون شک، یکی از مهم‌ترین تحرکات واگرایانه در این مقطع از سوی جمهوری ازبکستان صورت گرفت. در حالی که قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان با همراهی چین و روسیه، پیمان امنیتی شانگهای (گروه شانگهای- پنج) را در سال ۱۹۹۶ میلادی بنیانگذاری کردند، خبری از حضور ازبکستان در این سازمان امنیتی نبود. در سال ۱۹۹۷ میلادی ازبکستان با حرکت واگرایانه جمهوری آذربایجان و گرجستان در قبال سازمان امنیت دسته جمعی همراه شد و در دوم آوریل ۱۹۹۹ میلادی از تمدید پروتکل پنج ساله فعالیت پیمان امنیت دسته جمعی خودداری نمود و با خروج از این سازمان و عضویت در پیمان امنیتی گووام در سال ۱۹۹۹ جدی‌ترین و در عین حال آشکارترین رویکرد واگرایانه را در قبال فدراسیون روسیه به نمایش گذاشت (عطایی و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۱: ۱۱۰). رویکرد واگرایانه ازبکستان به روشنی تأثیر سیاست‌های ایالات متحده و ناتو بر منافع استراتژیک روسیه در منطقه آسیای مرکزی را به نمایش گذاشت و مسکو را بیش از پیش نگران از دست دادن سایر متحدان سنتی در منطقه آسیای مرکزی نمود.

^۱ . Ruble Crisis

در بعد اقتصادی نیز به موازات تصویب «استراتژی راه ابریشم»^۱ در سال ۱۹۹۹ میلادی از سوی دولت کلینتون، پیگیری «سیاست خطوط لوله»^۲ از سوی واشنگتن نیز موجب آسیب‌های جدی به منافع اقتصادی روسیه در منطقه آسیای مرکزی و حوزه خزر شد. حمایت آمریکا از احداث خطوط لوله ماورای خزر (ترانس خزر) برای انتقال گاز ترکمنستان از بستر دریای خزر و جمهوری آذربایجان و نیز خط لوله باکو-تفلیس-جیحان دو نمونه برجسته از سیاست خطوط لوله مورد حمایت آمریکا بود که با حذف مسیر شمالی (روسیه) و نیز مسیر جنوبی (ایران) در راستای تقویت مسیر شرقی-غربی در انتقال منابع انرژی منطقه به اجرا درآمد. پیامد چنین طرح‌هایی، محروم شدن روسیه از منافع اقتصادی حاصل از حضور شرکت‌های بزرگ دولتی روسی مانند «روزنفت»، «گازپروم» و «ترانس نفت» و نیز شرکت‌های خصوصی روسی نظیر «یوکاس»، «لوک اویل» و «سورگت نفت گاز»^۳ از بازار انرژی منطقه بود؛ آن هم در مقطعی که اقتصاد در حال گذار روسیه، یکی از بحرانی‌ترین شرایط خود را تجربه می‌کرد (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۴: ۲۷۲).

قدرت بزرگ هنجارمند ولادیمیر پوتین و آسیای مرکزی

تحول مهمی که در سال ۱۹۹۹ روی داد، انتصاب ولادیمیر پوتین به عنوان دبیر «شورای امنیت روسیه» در مارس ۱۹۹۹ بود که موجب شد در عمل نوعی «سیاست پوتین در آسیای مرکزی» شکل گیرد. این روند با انتخاب پوتین به عنوان نخست‌وزیر روسیه در اوت ۱۹۹۹ تقویت شد که از جمله نتایج مهم آن توجه جدی‌تر روسیه به تحولات امنیتی منطقه آسیای مرکزی، مبارزه با تروریسم، تقویت پیمان امنیت دسته جمعی و تشکیل و تقویت سازمان همکاری شانگهای بود. با انتخاب پوتین به عنوان رئیس جمهور روسیه در سال ۲۰۰۰، سرگئی ایوانف به عنوان دبیر شورای امنیت روسیه معرفی شد. انتخاب ایوانف موجب شد در عمل شورای امنیت تبدیل به نهاد اصلی در روند تصمیم‌گیری در حوزه کشورهای مستقل مشترک المنافع تبدیل شود و نقش مسلطی را بر عهده گیرد (Jonson, 2004: 83).

^۱ . Silk Road Strategy

^۲ . Pipeline Politics

^۳ . Surgutne Ftegaz

پوتین که در دوران کوتاه نخست‌وزیری و کفالت ریاست جمهوری (۹ اوت ۱۹۹۹ تا ۷ می ۲۰۰۰) توانسته بود با تصویب «دستور کار جدید ضد تروریستی» مصوب سال ۱۹۹۹ به صورت موفقیت آمیزی به مقابله با تهدیدهای ناشی از تهاجم اعضای جنبش اسلامی ازبکستان به منطقه باتکن^۱ در قرقیزستان و نیز هجوم نظامی مبارزان چچن به داغستان در اوت ۱۹۹۹ بپردازد، دیدگاه‌های نوینی را در حوزه سیاست داخلی و خارجی به جامعه روسیه عرضه نمود که نمونه بارز آن تصویب دو سند مهم «مفهوم امنیت ملی فدراسیون روسیه»^۲ در ژانویه، «دکترین نظامی فدراسیون روسیه»^۳ در آوریل و «مفهوم سیاست خارجی فدراسیون روسیه»^۴ در ژوئن سال ۲۰۰۰ بود. تصویب سه سند مهم و بنیادین تنها در فاصله زمانی چند ماه به روشنی گویای بازنگری در رویکردهای گذشته و اتخاذ سیاست‌های جدید در حوزه سیاست خارجی و دفاعی روسیه دوران پوتین بود. بدین ترتیب، «عمل‌گرایی پوتین» در مقابل «رمانتیسم یلستین» قرار گرفت. رویکرد تقابلی روسیه در این مقطع را می‌توان در چارچوب «رویکرد رقابت توام ترس»^۵ تبیین نمود که بیشتر ناشی از حضور هدفمند آمریکا و غرب در حوزه خارج نزدیک روسیه و حاشیه حیاتی آن بود. در واقع، رویکرد مذکور منعکس‌کننده «وجه امنیتی» سیاست خارجی روسیه در این مقطع می‌باشد. در مقابل، رویکرد تعاملی روسیه را می‌توان در چارچوب «رویکرد همکاری توام با پاداش»^۶ مورد توجه قرار داد که طبق آن، روسیه به دنبال تعمیق تعاملات با جهان غرب در سطوح دو جانبه و چند جانبه می‌باشد. در واقع، رویکرد مذکور منعکس‌کننده «وجه اقتصادی» سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین به شمار می‌رود (داداندیش، ۱۳۸۴: ۹۲). در نتیجه این تحولات از اواخر دهه ۹۰ میلادی، طرفداران نظریه «قدرت بزرگ هنجارمند»^۷ به محوریت ولادیمیر پوتین در عرصه قدرت روسیه ظاهر شدند که به اعتقاد آنها، سیاست خارجی پریماکف، جاه‌طلبانه، ایدئولوژیک، تقابل‌جویانه و ضد غربی بود. ولادیمیر پوتین در چارچوب این نظریه، سه اصل «نوسازی اقتصادی»، «دستیابی به جایگاهی بایسته در فرایند رقابت‌های

^۱ . Batken

^۲ . National Security Concept of the Russian Federation

^۳ . Military Doctrine of the Russian Federation

^۴ . Foreign Policy Concept of the Russian Federation

^۵ . Rivalry Joint Fear Approach (RIFA)

^۶ . Cooperation joint Award Approach (CJAA)

^۷ . Normalized Modern Great Power

جهانی» و «اعاده جایگاه روسیه در عرصه بین‌الملل به عنوان یک قدرت بزرگ جدید» را مبنای سیاست خارجی خود قرار داد. این مقطع را در قالب دو دوره مشخص و متمایز می‌توان مورد مطالعه و واکاوی قرار داد که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

الف) مرحله مقاومت منفی: دوران غلبه تعامل بر تقابل (۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶)؛ ولادیمیر پوتین در ابتدای ریاست جمهوری خود با توجه به دامنه محدود داشته‌های خود در عرصه خارجی، راهبرد «مقاومت منفی» را در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ میلادی بر اساس رویکرد عمل‌گرایی محافظه‌کار در دستور کار خود قرار داد که مولفه‌هایی چون پذیرش وضع موجود، عدم تقابل بی‌حاصل، مسامحه، مصالحه و در عین حال فرصت‌طلبی راهبردی از کوچک‌ترین مجال‌ها برای کسب بیشترین منافع بود (نوری، ۱۳۸۹: ۱۲). در این بین وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و قرار گرفتن مبارزه با تروریسم در دستور کار دولت آمریکا موجب شد روسیه رسماً از فهرست تهدیدهای آمریکا و ناتو خارج شود و این امر به منزله آغاز دور جدیدی در روابط مسکو- واشنگتن بود. پوتین در نخستین سخنرانی خود پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از وجود «دشمنان جهان متمدن» یاد کرد و ضمن ابراز همدردی با دولت آمریکا، حمایت صریح خود را از هر اقدامی که آن دولت ممکن است به اجرا بگذارد، ابراز داشت. سرگئی ایوانف نیز «افغانستان و چین را شاخه‌های یک درخت» دانست.

تأثیر رویکرد «مقاومت منفی» بر نوع «تعامل» و «تقابل» روسیه با سیاست‌های آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و نیز منطقه قفقاز بسیار شایان توجه بود. در این مقطع و متأثر از فضای امنیتی و روانی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده موفق شد با در اختیار گرفتن دو پایگاه «خان آباد» در ازبکستان و «ماناس» در قرقیزستان برای نخستین بار در منطقه آسیای مرکزی، حضور مستقیم نظامی پیدا کند. همچنین فضای هوایی تمامی پنج کشور منطقه برای عبور هواپیماهای آمریکایی در اختیار واشنگتن قرار گرفت. هر چند حضور نظامی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی با موافقت روسیه صورت پذیرفت، اما از نظر مقامات روس این حضور می‌بایست کوتاه مدت بوده و تغییری در ساختارهای منطقه ایجاد نکند. تحولات سال‌های بعد در منطقه یعنی وقوع انقلاب لاله‌ای در قرقیزستان و حوادث اندیجان در سال ۲۰۰۵ میلادی نشان داد که این نگرانی و ملاحظه روس‌ها چندان به دور از واقعیت نیز نبوده است. در این مقطع، «سیاست خطوط لوله» نیز که مبتنی بر حذف ایران و روسیه از بازار انرژی منطقه بود نیز با شدت بیشتری دنبال شد. مراحل احداث خط لوله ماورای خزر (ترانس خزر)،

باکو- تفلیس- جیحان و ناباکو که بسیاری از کارشناسان بر غیر اقتصادی بودن آن تاکید داشتند، با حمایت سیاسی و مالی دولت بوش با قدرت و جدیت بیشتری پیگیری شد. از سویی دیگر، ابتکار نگهبان خزر (گارد خزر)^۱ که در سال ۲۰۰۳ از سوی دولت بوش مطرح شد و همراهی قزاقستان و جمهوری آذربایجان و افزایش حضور نظامی آمریکا در حوزه خزر را به دنبال داشت، نیز در راستای منافع روسیه در منطقه نبود و مسکو را بسیار نگران پیامدهای منفی آن نمود.

بدیهی بود که مجموعه این تحولات در راستای منافع استراتژیک روسیه در منطقه آسیای مرکزی و نیز حوزه خزر و قفقاز نبود. رویکرد پوتین مبتنی بر «تعامل محض» با آمریکا نبود و در چارچوب رویکرد «مقاومت منفی»، گام‌های مهمی نیز در راستای مقابله با سیاست‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی آمریکا و ناتو در منطقه آسیای مرکزی و احیای جایگاه سنتی روسیه برداشته شد. تقویت جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، تشکیل «سیستم دفاع ضد هوایی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع»^۲ در آوریل سال ۲۰۰۰، تقویت پیمان امنیت دسته جمعی بود که در راستای مقابله با واگرایی بیشتر در این پیمان (پس از خروج جمهوری آذربایجان، گرجستان و ازبکستان در سال ۱۹۹۹ و تشکیل اتحادیه گوام) و «ایجاد نیروهای مشترک واکنش سریع»^۳ در آسیای مرکزی، استقرار واحدهای نیروی هوایی ارتش روسیه در پایگاه هوایی کانت در ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۳، تقویت سازوکار منطقه‌ای شانگهای و تشکیل تأسیس «سازمان همکاری شانگهای» در ۱۵ ژوئن ۲۰۰۱ و صدور بیانیه این سازمان در سال ۲۰۰۵ مبنی بر خروج نیروهای خارجی از منطقه آسیای مرکزی متعاقب «انقلاب لاله‌ای»^۴ و شورش اندیجان ازبکستان که به تعطیلی پایگاه نظامی خان‌آباد انجامید، حمایت از بازگشت مجدد ازبکستان به پیمان امنیت دسته جمعی در سال ۲۰۰۶، تشکیل «جامعه اقتصادی اورآسیا»^۵ در ۱۰ اکتبر سال ۲۰۰۰ در آستانه با شرکت روسیه، بلاروس، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان به منظور تقویت روابط اقتصادی چندجانبه و عضویت روسیه در «سازمان همکاری آسیای مرکزی» در سال ۲۰۰۴ از جمله مهم‌ترین اقدامات ولادیمیر پوتین برای تثبیت جایگاه روسیه در آسیای مرکزی و مقابله با سیاست‌های دفاعی و امنیتی آمریکا و ناتو در این منطقه به شمار می‌رود که در چارچوب رویکرد

^۱ . Caspian Guard Initiative

^۲ . Joint CIS Air Defense System

^۳ . Collective Rapid Reaction Force

^۴ . Tulip Revolution

^۵ . Eurasian Economic Community (EAEC)

«مقاومت منفی» در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ صورت پذیرفت. روسیه در چارچوب رویکرد «مقاومت منفی» از رویارویی مستقیم با سیاست‌های واشنگتن در منطقه خودداری نمود و به همین دلیل «ترکیبی از تعامل و تقابل» میان دو کشور در منطقه آسیای مرکزی شکل گرفت؛ که البته میزان «تعامل» غلبه بیشتری بر «تقابل» داشت.

ب) مرحله مقاومت مستقیم^۱: دوران غلبه تقابل بر تعامل (۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸)؛ روابط روسیه و آمریکا در سال‌های پایانی ریاست جمهوری ولادمیر پوتین، کیفیتی ویژه یافت. پوتین در این مقطع، ضمن اتخاذ رویکرد عمل‌گرایی تهاجمی از سال ۲۰۰۶ میلادی به صورت نامحسوس و از ابتدای سال ۲۰۰۷ میلادی به صورت آشکار با اعتماد به نفس حاصل از دست‌آوردها و موفقیت‌های خود در حوزه‌های مختلف سیاسی، نظامی و به ویژه به پشتوانه بهبود وضع اقتصادی روسیه (که بخش عمده آن به مدد افزایش بی‌سابقه قیمت نفت در بازارهای جهانی بود)، سیاست «مقاومت مستقیم» را در برابر توسعه‌طلبی‌های غرب به ویژه آمریکا در پیش گرفت (نوری، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۳). نقطه عزیمت این روند که درک آورده^۲ از آن تحت عنوان «دکترین مونیخ پوتین»^۳ یاد می‌کند (Avere, 2008: 32). در این سخنرانی پوتین به نحو شدیدالحنی به انتقاد از یک جانبه‌گرایی آمریکا پرداخت.

بنابراین در این مقطع یعنی بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ میلادی، شاهد سیاست خارجی پرخاشگر، جسور، گستاخ و هجومی از طرف روسیه هستیم و این موضوع نسبت به آمریکا بسیار پر رنگ‌تر و جدی‌تر بود تا جایی که رئیس‌جمهور روسیه از واژه‌هایی چون «گرگ درنده» و «رایش سوم» در مورد آن کشور استفاده کرد و موضوع استقرار سامانه‌های دفاع موشکی در اروپا با «بحران موشکی کوبا» قابل مقایسه دانست (کرمی، ۱۳۸۹ (ب): ۱۸۲). علاوه بر حضور کوتاه مدت نظامی آمریکا در منطقه، روس‌ها در ازاء همکاری با آمریکا در جنگ افغانستان، انتظار داشتند از ساختارهای منطقه‌ای آسیای مرکزی به رهبری روسیه در این جنگ استفاده شود، اما آمریکا بی‌اعتنا به این ملاحظات، وارد تعامل مستقیم با کشورهای منطقه آسیای مرکزی شد و ابتکار عمل را راسا در دست گرفت. در این مقطع، طرح آسیای مرکزی بزرگ که پیوستگی ژئوپلیتیک و اقتصادی منطقه آسیای مرکزی، افغانستان و آسیای

^۱ . The Stage of Direct Resistance

^۲ . Drek Avere

^۳ . Putin's Munich Doctrine

جنوبی را دنبال می‌نمود نیز موجب نگرانی روسیه شد. از سویی دیگر به لحاظ اقتصادی نیز یکی از مهم‌ترین اهداف طرح آسیای مرکزی بزرگ را باید حذف ایران (مسیر غربی)، چین (مسیر شرقی) و روسیه (مسیر شمالی). از مسیرهای انتقال انرژی دانست. بازنگری طرح راه ابریشم مصوب سال ۱۹۹۹ و طراحی برنامه جدیدی با عنوان «قانون راه ابریشم ۲۰۰۶» نیز اقدام دیگر دولت بوش پسر بود که به عنوان مکمل طرح آسیای مرکزی بزرگ طراحی و اجرا شد که یکی از مهم‌ترین اهداف آن حذف فدراسیون روسیه از طرح های کلان اقتصادی منطقه آسیای مرکزی و مناطق پیرامون آن بود.

اصل «سازگاری»^۱ مدودیف و آسیای مرکزی

در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸، دیمتری مدودیف، جایگزین ولادیمیر پوتین در مسند ریاست جمهوری روسیه گشت و در مقابل، ولادیمیر پوتین نیز در جایگاه نخست‌وزیری روسیه، حضور خود را در عرصه قدرت سیاسی روسیه تداوم بخشید. در عرصه سیاست خارجی، رویکرد روسیه وارد مرحله جدیدی شد. هر چند مدودیف در ابتدای دوره ریاست جمهوری خود، واکنشی سخت و غیر منتظره را در قبال بحران اوت ۲۰۰۸ در گرجستان به نمایش گذاشت، اما در ادامه رویکردی متعادل‌تر و همکاری‌جویانه‌تر را در عرصه سیاست خارجی به ویژه در رابطه با ایالات متحده آمریکا اتخاذ نمود که از آن می‌توان به عنوان اصل «سازگاری» یاد نمود. به این اعتبار، «سازگاری» در دوره مدودیف را باید معلول شکل‌گیری چارچوب جدیدی از سیاست‌ها در مسکو دانست که طی آن کرملین با بهره‌گیری از تجربیات دوره‌های اتحاد جماهیر شوروی (دهه ۹۰ میلادی) و پوتین به این درک رسیده که رفتارهای ناهمسو با قواعد بین‌الملل با هزینه‌های غیر ضروری همراه بوده و در مقابل، «سازگاری» هوشمندانه، مبتکرانه و فعال می‌تواند تامین منافع را به نحو بهینه‌تری ممکن سازد (نوری، ۱۳۹۰: ۱۷۴). برآیند این تحولات به روشنی در «سند امنیت ملی فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۲۰»^۲ در ۱۲ می سال ۲۰۰۹ و «دکترین نظامی فدراسیون روسیه» در فوریه ۲۰۱۰ میلادی قابل مشاهده بود. در چنین فضایی، روابط روسیه و آمریکا وارد مرحله جدیدی شد. نخستین گام از سوی جو بایدن، معاون رئیس جمهور آمریکا در کنفرانس امنیتی مونیخ در

^۱ . Compatibility

^۲ . Russian National Security Strategy to 2020

فوریه ۲۰۰۹ برداشته شد که از سخنرانی وی به عنوان نقطه شروع سیاست «از سرگیری» روابط آمریکا و روسیه یاد می‌شود (کولایی، خاشع و رضازاده: ۱۳۹۰، ۸۱).

تأثیر چنین تحولاتی بر نحوه تعامل دو کشور در حوزه آسیای مرکزی کاملاً هویدا بود. شکل‌گیری و تقویت «شبکه توزیع شمالی»^۱ برای تداوم کمکرسانی و عملیات لجستیکی از نیروهای حاضر در افغانستان با عبور از خاک روسیه و آسیای مرکزی، تخلیه پایگاه هوایی ماناس در پایان سال ۲۰۱۴ (مقطع خروج نیروهای آمریکایی و ناتو از افغانستان) و تمدید مدت فعالیت پایگاه هوایی کانت روسیه در قرقیزستان تا سال ۲۰۳۲، امضاء «توافقنامه تجارت آزاد»^۲ با کشورهای عضو سازمان کشورهای مستقل مشترک المنافع یعنی اوکراین، بلاروس، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، مولداوی و ارمنستان در ۱۸ اکتبر ۲۰۱۱ عملاً رویکرد روس محور خود را در عرصه سیاست خارجی نشان داد. هر چند مدودیف با چالش‌های مهمی نیز در این مقطع مواجه شد. دور شدن مجدد ازبکستان از مدار سیاست‌های روسیه در منطقه آسیای مرکزی تا برای دومین بار از عضویت در سازمان امنیت دسته جمعی در ۲۸ ژوئن ۲۰۱۲ خارج شود، بی‌ثباتی سیاسی در قرقیزستان و حضور سه رئیس جمهور - «قربان بیک باقی‌اف»^۳، «رزا اوتونبایووا»^۴ و «آلماز بیگ آتامبایف»^۵ - در بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۱ از جمله چالش‌های مهم سیاست خارجی روسیه در این مقطع در منطقه آسیای مرکزی بود.

انتخاب پوتین و بازگشت به مقاومت مستقیم (۲۰۱۲ تا کنون)^۶

ولادیمیر پوتین توانست در انتخابات ریاست جمهوری مارس ۲۰۱۲ بر «گنادی زیوگانف»- منتقد و رقیب اصلی حاکمان کرملین پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی- پیروز شود. هر چند پوتین- اوباما در ابتدای دوره جدید ریاست جمهوری خود مسیر تعاملی دوران مدودف- اوباما را طی نمودند. اما خیزش‌های مردمی در سطح جهان عرب موسوم به «بیداری اسلامی» یا «بهار عربی» موجب اختلاف نظر جدی میان مسکو و واشنگتن شد و به تدریج روند

^۱. Northern Distribution Network (NDN)

^۲. Free Trade Agreement (CISFTA)

^۳. Kurmanbek Bakiyev

^۴. Roza Otunbayeva

^۵. Almazbek Atambayev

^۶. منظور تا زمان نگارش این اثر است.

مناسبات روسیه و آمریکا از شکل تعاملی فاصله گرفت. اختلافات دو کشور از بحران لیبی و مصر به تدریج شروع شد و در بحران سوریه به اوج خود رسید. افزون بر تحولات جهان عرب، آغاز بحران اوکراین در فوریه ۲۰۱۴ و تشدید آن در پی برگزاری همه‌پرسی در شبه جزیره کریمه و الحاق آن به روسیه، سرنگونی دولت حامی مسکو در اوکراین و تقابل سیاسی و نظامی دولت جدید با روس‌گرایان شرق اوکراین موجب شد روسیه و جهان غرب یک بار دیگر به دوران تقابلی گذشته بازگردند. بسیاری از همکاری‌های روسیه و ناتو به حالت تعلیق درآمد، تحریم‌های نسبتاً گسترده‌ای از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا علیه روسیه وضع شد، جنگ لفظی میان دو طرف به صورت بی‌سابقه‌ای افزایش یافت. واکنش ولادیمیر پوتین به این تحولات، تقریباً مشابه واکنش‌هایی بود که در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ در چارچوب رویکرد «مقاومت مستقیم» به نمایش گذاشته بود.

روند سیاست خارجی آمریکا و روسیه در منطقه آسیای مرکزی نیز در چنین فضای پرتنش در دوران پوتین - اوباما شکل گرفت. مهم‌ترین نگرانی روسیه، پیامدهای خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان در پایان سال ۲۰۱۴ بود که بر منافع و امنیت روسیه در این کشور و به ویژه منطقه آسیای مرکزی، تاثیر منفی برجای می‌گذاشت. هر چند روسیه به مانند ایران، به صورت کلی موافق خروج نیروهای آمریکایی از مناطق پیرامون خود است و آن را در راستای منافع و امنیت ملی خود می‌بیند، با وجود این، مواردی چون امکان گسترش بی‌ثباتی و ناامنی به منطقه آسیای مرکزی و تهدید مرزهای جنوبی روسیه، افزایش فعالیت گروه‌های جهادی و افراطی در منطقه آسیای مرکزی که می‌تواند بر فعالیت گروه‌های جهادی و تروریستی در قفقاز شمالی به ویژه چچن تاثیر مستقیمی داشته باشد، افزایش قاچاق مواد مخدر از مسیر شمالی (آسیای مرکزی و روسیه) و امکان ایجاد پایگاه‌های نظامی جدید از سوی آمریکا در افغانستان و آسیای مرکزی از مهم‌ترین نگرانی‌های روسیه درباره پیامدهای خروج نیروهای آمریکایی و ایساف از افغانستان در پایان سال ۲۰۱۴ است.

روسیه از طرق مختلف کوشش می‌کند کشورهای منطقه آسیای مرکزی را همچنان در مدار روسیه نگاه دارد. در این راستا، روسیه موفق شد مدت زمان حضور نیروهای روسی مستقر در پایگاه ۲۰۱ تاجیکستان را تا پایان سال ۲۰۴۲ تمدید کند. نکته شایان توجه این بود که مدت زمان قانونی حضور روسیه در این پایگاه دقیقاً هم زمان با خروج احتمالی نیروهای آمریکایی و ایساف از افغانستان در سال ۲۰۱۴ بود. روسیه رویکرد مشابهی را نیز در

خصوص قرقیزستان اتخاذ نمود و موفق شد موافقت دولت این کشور برای تمدید مدت فعالیت پایگاه هوایی کانت را تا پایان سال ۲۰۳۲ کسب کند. در مجموع تمدید طولانی مدت فعالیت پایگاه‌های نظامی روسی در منطقه به موازات تقویت توان دفاعی آنها و نیز گسترش حوزه ماموریت پیمان امنیت دسته جمعی به روشنی نشان می‌دهد که روسیه درصدد برطرف نمودن چالش‌های امنیتی و دفاعی در منطقه پس از سال ۲۰۱۴ و تضمین حضور طولانی مدت در منطقه استراتژیک آسیای مرکزی است. اقدامات احتیاطی روسیه در تاجیکستان و قرقیزستان تنها محدود و منحصر به تمدید فعالیت پایگاه‌های نظامی روسی و تقویت سازوکارهای جمعی نبود و مسکو گام‌های مهمی را نیز در راستای تقویت توان دفاعی کشورهای منطقه آسیای مرکزی به ویژه تاجیکستان و قرقیزستان برداشت.

اما موضوع مهم دیگر، طرح‌های اقتصادی آمریکا در افغانستان و آسیای مرکزی است که در راستای اهداف و برنامه‌های واشنگتن پس از خروج نیروهای آمریکایی و ایساف از افغانستان طراحی شده است. طرح «آسیای مرکزی بزرگ»^۱ مبتنی بر تجمیع منطقه آسیای مرکزی، افغانستان و آسیای جنوبی به موازات استراتژی «راه ابریشم جدید»^۲ از مهم‌ترین طرح‌های اقتصادی دولت اوباما در سطح منطقه است که علاوه بر افزایش ضریب نفوذ آمریکا در منطقه، حذف یا دست کم کاهش حضور فدراسیون روسیه از عرصه تحولات اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی را در دستور کار خود دارد. طبیعی است که روسیه عملیاتی شدن چنین طرح‌هایی را در راستای اهداف و منافع خود در منطقه آسیای مرکزی نمی‌بیند. ضمن این که روس‌ها در حوزه اقتصادی، رقیبی جدی به نام جمهوری خلق چین را پیش روی خود دارند که موجب شده است جایگاه نخست و برتر روسیه در اکثر کشورهای منطقه آسیای مرکزی از دست برود و چینی‌ها جایگزین روس‌ها شوند. به همین دلیل از جمله دلایل اصلی کوشش روسیه برای تشکیل و گسترش اتحادیه اقتصادی اوراسیا را باید مقابله با حضور و نفوذ اقتصادی چین از طریق طرح کمربند اقتصادی جاده ابریشم (طرح یک کمربند- یک جاده) چینی‌ها و طرح راه ابریشم جدید آمریکایی‌ها دانست.

^۱ . Greater Central Asia

^۲ . New Silk Road

نتیجه‌گیری

این مقاله بر مبنای این پرسش گرفت که «سیر تحول و روند متغیر سیاست خارجی روسیه در قبال منطقه آسیای مرکزی چگونه و بر چه مبنایی قابل تبیین می‌باشد؟» در پاسخ این فرضیه مطرح شد این بود «روند شکل‌گیری و تکامل هویت ملی روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نوع تعریف این کشور از جایگاه، رسالت و موقعیت خود نسبت به بازیگران اصلی نظام بین‌المللی، موجب شکل‌گیری روند متغیر سیاست خارجی روسیه در قبال منطقه آسیای مرکزی شده است». در این راستا در یک رویکرد تحلیلی-تاریخی و با کاربست نظریه گفتمان (تغییر «در» گفتمان و تغییر «از» گفتمان)، سیر تحول سیاست خارجی روسیه در قبال منطقه آسیای مرکزی در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۶ میلادی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت.

نتایج این مطالعه گویای آن است که روند سیاست خارجی این کشور در این منطقه، روندی ایستا و خطی نبوده و به شدت تحت تاثیر گفتمان‌های حاکم بر سیاست داخلی و خارجی روسیه بوده است. در واقع، تغییر گفتمان‌های حاکم بر سیاست خارجی روسیه طی ۲۵ سال گذشته را باید تغییر «از» گفتمانی به گفتمان دیگر و نه تغییر «در» گفتمان دانست. به عبارت دیگر، سیاست خارجی فدراسیون روسیه در مقاطع مختلف زمانی با حفظ اصول و چارچوب کلی خود در برخی از موضوعات و حوزه‌های سیاست خارجی، دستخوش تغییر و تحولاتی شده که موجب تمایز سیاست خارجی هر دولتی نسبت به دولت دیگر گشته است که پیامدها و نتایج خاص خود را در هر مقطع به دنبال داشته است. حاکمیت گفتمان یورو-آتلانتیسم، گفتمان یورو-آسیانیسم، نظریه توازن قوای روسیه (دکترین پریماکف)، قدرت بزرگ هنجارمند روسیه دوران پوتین با دو مرحله متفاوت یعنی مرحله مقاومت منفی: دوران غلبه تعامل بر تقابل (۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶) و مرحله مقاومت مستقیم: دوران غلبه تقابل بر تعامل (۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸)، اصل «سازگاری» مدودیف و انتخاب مجدد پوتین و بازگشت به مقاومت مستقیم (۲۰۱۲ تاکنون) به گونه‌ای مستقیم بر نوع نگاه و رویکرد روسیه در قبال منطقه آسیای مرکزی تاثیر نهاده است.

در واقع، منطقه آسیای مرکزی به دلیل حضور میلیون‌ها روس تبار (دیاسپورای روسی) به صورت طبیعی از فرایند دولت-ملت‌سازی و تعریف هویت ملی روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تاثیر می‌پذیرفت. بنابراین در چارچوب هر گفتمانی که در عرصه سیاست داخلی روسیه مطرح می‌شد، جایگاه منطقه آسیای مرکزی و به ویژه دیاسپورای

روسی نیز دچار تغییر و تحول می‌گردید. از سویی دیگر، واقع شدن آسیای مرکزی در منطقه خارج نزدیک روس‌ها به موازات روابط پر فراز و نشیب همکاری، رقابت و تقابل روسیه با جهان غرب موجب شد، سیاست خارجی روسیه در این منطقه با فراز و نشیب‌های فراوانی طی ۲۵ سال گذشته مواجه شود که مجموع این دو مولفه گویای تایید فرضیه مطرح شده در این نوشتار است. هر چند، رویکردهای سینوسی و عمل‌گرایانه برخی از کشورهای منطقه آسیای مرکزی نظیر قرقیزستان و ازبکستان در دوری و نزدیکی به جهان غرب و روسیه و سیاست بی‌طرفی مثبت، اما فعال ترکمنستان به ویژه در دوران رهبری بردی محمداف نیز موجب تسریع این روند پر فراز و نشیب شده است که در مطالعه و بررسی سیاست خارجی فدراسیون روسیه در این منطقه باید به این عامل نیز توجه نمود.

منابع و مأخذ

- داداندیش، پروین (۱۳۸۹)، "تصویر جدید سیاست امنیت ملی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال چهاردهم، شماره ۵۲.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۸)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ اول.
- رام، جولی. ام (۱۳۸۱)، "روسیه، چین و هند: مثلث استراتژیک جدید برای جنگ سرد؟"، مجله سیاست دفاعی، شماره ۳۸ و ۳۹، بهار و تابستان.
- عطایی، فرهاد و کالجی، ولی کوزه‌گر (۱۳۹۱)، "تاملی بر سیاست خارجی بی‌ثبات ازبکستان از منظر نظریه پیوستگی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۸، تابستان.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۹۱)، "تحلیل و ارزیابی اسناد امنیت ملی روسیه از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹"، کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS)؛ ویژه مسائل استراتژیک روسیه، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، چاپ اول.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۲)، "هویت ملی و سیاست روسیه در خارج نزدیک"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۴، زمستان.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۹ الف)، *دکترین نظامی روسیه*. تهران: مرکز تالیف کتاب‌های درسی معاونت تربیت، آموزش و فرهنگ پاسداری سپاه، چاپ اول.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۹ ب)، "سیاست خارجی هجومی روسیه و موازنه استراتژیک اروپایی"، فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، شماره ۴.
- کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۹۴)، *ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی، تعامل و تقابل با سیاست خارجی آمریکا*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، چاپ اول.
- کولایی، الهه جعفر خاشع و حبیب رضازاده (۱۳۹۰). «روابط روسیه و آمریکا در پرتو سیاست ازسرگیری اوپاما»، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال چهارم، شماره ۹، پاییز و زمستان.
- کولایی، الهه، دلفروز، محمد تقی و افضل‌ی، رسول (۱۳۸۹)، *بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، چاپ دوم.
- گلوشنکو، ترنیکوف یوان (۱۳۷۸)، "ابعاد سیاست آمریکا در مورد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هشتم، دوره سوم، شماره ۲۵، بهار.

- مشیرزاده، حمیرا و نظامی، مریم (۱۳۸۹)، «مسکو و جمهوری‌های پیرامونی در دوران شوروی: چارچوبی تحلیلی برای درک روابط و اقدامات»، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۲، تابستان.
- ملچین، لئونید (۱۳۷۹)، یوگنی پریماکف: زندگی یک دولتمرد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- میر فخرایی، سید حسن (۱۳۹۲)، روسیه و ناتو. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
- نوری، علیرضا (۱۳۸۹)، سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین؛ اصول و روندها، تهران: دانشگاه جامع امام حسین (ع)، چاپ اول.
- نوری، علی‌رضا (۱۳۹۰)، «جمهوری اسلامی ایران و اصل سازگاری در سیاست خارجی روسیه در دوره مدودیف»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۳، بهار.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸)، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمدعلی حمید رفیعی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- هوارت، دیوید (۱۳۷۸)، «نظریه گفتمان» در: مارش دیوید و استوکر جری، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- واعظی، طیبه (۱۳۹۲)، «دیاسپورا و روابط دو جانبه؛ مطالعه موردی آمریکاییان هندی‌تبار»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال شانزدهم، شماره اول، بهار.

- Bogaturov, Alexei (1998), "Russia-US: Politics of Selective Resistance", International Affairs (Moscow), Vol. 44, No. 4.
- Brzezinski, Zbigniew (29 March 2005), "Russian Roulette," Wall Street Journal.
- Derk, Avere (September-October 2008), "Russian Foreign Policy and the Global Political Environment", Problems of Post-Communism, 55 (5).
- Foucault, M (1988). The Archaeology of Knowledge. London: Tavistock.
- Jackson, Nicole J (2003), Russian Foreign Policy and the CIS, Theories, Debate and Actions. London: Routledge.
- Jonson, Lena (2004) Vladimir Putin and Central Asia: The Shaping of Russian Foreign Policy (Culture and Society in Western and Central Asia. B.Tauris & Co Ltd.
- Pannier, Bruce (April 26, 2006), "Eurasia: Shanghai Cooperation Organization Marks 10 Years", Radio Free Europe, Radion Liberty.
- Peyrouse, Sebastien (2008), "The Russian Minority in Central Asia: Migration, Politics, and Language". Washington D. C.: Woodrow Wilson International Center for Scholars, Kennan Institute Occasional Paper Series 297.

- Tsygankov, Andrei P (Winter 2006), “New Challenge for Putin’s Foreign Policy”, *Communist and Post-Communist Studies*, 50 (1).